



اهمیت و مقام معلم از دیدگاه اسلام

پدیدآورنده (ها) : کمالیان، ناصر

علوم تربیتی :: نشریه پیوند :: آبان ۱۳۶۳ - شماره ۶۱

صفحات : از ۴۶ تا ۴۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/154483>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۴/۰۶/۲۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



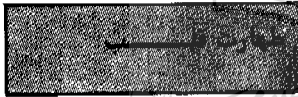
- اهمیت، نقش و کارکرد خانواده از دیدگاه اسلام و بررسی جایگاه آن در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش
- اقتصاد و اهمیت آن از دیدگاه دین اسلام
- آزادی و اهمیت آن از دیدگاه اسلام و امام
- بررسی چگونگی قضاوت مورخان از تاریخ جهان اسلام و اهمیت خانواده از دیدگاه اسلام
- اهمیت تربیت بدنی در سلامت و سبک زندگی کارکنان آجا از دیدگاه مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)
- مفهوم خانواده و اهمیت آن از دیدگاه اسلام
- چالش‌های سیاسی جهان اسلام از دیدگاه مقام معظم رهبری و راهبردهای تدافعی برون رفت از آن
- جاودانگی راه امام؛ آزادی و اهمیت آن از دیدگاه اسلام و امام
- جاودانگی راه امام؛ آزادی و اهمیت آن از دیدگاه اسلام و امام
- بررسی اهمیت سلامت روان از دیدگاه اسلام و رابطه بین سلامت روح با دینداری

الْزَمِ الْعِلْمَ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فُسَادَهُ

امام موسی کاظم (ع)

لازم ترین دانش آنست که تو را به صلاح قلبت

رهنمون بوده فساد و تباهی آن را آشکار سازد



خداوند در سوره انعام میفرماید :

مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ
لِيُطَهِّرَكُمْ

خداوند از ارسال انبیاء و انزال کتب قصد
نکرده که بر شما دشواری وارد سازد بلکه انگیزه
و هدف اصلی از همه این برنامه پاک سازی انسان-
ها است. بنابراین هدف اصلی از همه ادیان و
بعثت پیامبران پاک شدن انسان ها است .

حالا این بحث پیش میآید که منظور از تطهیر
کردن چیست آیا منظور اینست که انسانها وضو
بگیرند و با طهارت باشند یا آنکه معنای تطهیر
واقعیتی عمیق تر و گسترده تر است .

بطور قطع منظور از طهارت نمی تواند تنها
وضو گرفتن باشد زیرا پیشوایان دینی
فرموده اند که الطهور نصف الایمان . پاکیزگی



احادیث و روایات

در اینجا این سؤال مطرح میشود که چگونه می توان قلب را پاک ساخت. عده‌ای از دانشمندان اخلاق عقیده دارند که رذائل اخلاقی را باید بتدریج از خود دور ساخت. بعنوان مثال میگویند کسی که بخیل است باید بفعالیتهائی که در آن بخشندگی وجود دارد بپردازد تا کم‌کم روحیه بخشندگی در او بوجود آید در نارسائی و طولانی بودن این روش همین بس که رذائل اخلاقی انسان تنها در انحصار بخل نمیشود بلکه حسادت و کینه توزی و ترس و خشم و غضب و سایر رذائل اخلاقی را شامل میشود بنابراین برای اصلاح همه آنها سالیان سال باید تلاش و کوشش کرد از این گذشته وقتی آدمی باصلاح بخل میپردازد خود بخود از روحیه حسادت برکنار است.

روش دیگری که استاد بزرگوار مرحوم علامه طباطبائی با اقتباس از اساتید بزرگوار خود پیشنهاد میدادند این بود مرد خدا باید تلاش و کوشش کند گرد معاصی و گناهان نگردد و انگیزه اصلی در این متارکه عشق و دلدادگی بخدا باشد. چنانچه در فرمایشات پیامبر بزرگوار آمده است که :

إِنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ .

یعنی استوارترین ریسمان ایمان دوستی در راه خدا و همچنین دشمنی در راه خداست . در اثر اتخاذ این روش زودتر و بهتر می توان رذائل اخلاق را از خود دور ساخته بطهارت باطن دست یافت. بعنوان مثال برای زدودن بخل در پرتو

نیمی از ایمان است . بدیهی است که منظور از این ظهور نمیتواند طهارت وضوئی باشد بلکه منظور طهارت دل و باطن است که اگر حاصل شود نیمی از ایمان تحقق یافته است . برای روشن شدن باید توضیح داد که خداوند از انسان‌ها طهارت مکان و طهارت لباس و ظاهر بدن را خواسته است بنابراین نمی توان باور کرد که طهارت جان انسان منظور پروردگار نبوده است .

امام موسی کاظم علیه السلام میفرماید : لازم ترین دانش‌ها علم اخلاق است زیرا در پرتو آن انسان توانائی پیدا میکند که قلب خود را اصلاح نماید و بخود سازی بپردازد .

خداوند در سوره الشمس با سوگندهای پی در پی اظهار میدارد که رستگاری انسان در پرتو تهذیب جان است و خواری عاید آن کس میگردد که نفس خود را مهمل و ضایع بگذارد .

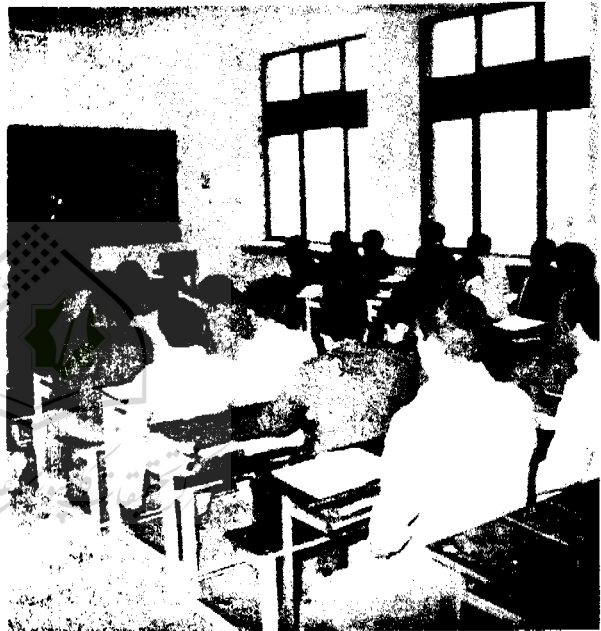
بنابراین کمال واقعی انسان در گرو خود سازی است اگر آدمی بتواند روحیات زشت را از خود دور ساخته به تطهیر باطن بپردازد چنین فردی بهمه کمالات دست خواهد یافت چون خداوند در قرآن میفرماید : انسان‌ها هرگز نمی توانند حقایق قرآن را لمس کنند مگر آنکه خویشتن را تطهیر ساخته باشند . پس برخورداری از منابع سرشار قرآن منوط به ساخته شدن انسان است . مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی معتقد بود تا قلب انسان پاک نگردد و آدمی بطهارت باطن توفیق نیابد نمیتواند در خارج خود را از رذائل اخلاقی و اعمال زشت برکنار دارد چه مرکز همه افعال و اعمال خارجی قلب انسان است .

محبوب

سلام پرسیدم دفتر مدرسه کجاست؟ گفت: ته راهرو دست چپ. وارد دفتر که شدم، ساعت ۳ بعد از ظهر بود. مرد جوانی که پشت میز نشسته بود و بنظر میرسید مدیر است، از جا

بلند شد و بعد از سلام و احوالپرسی، برنامه درس را نوشت و بدستم داد و گفت چون کلاس شما بازده روز است که رنگ تاریخ و جغرافیا دبیر ندارد، به کلاس بروید و درس را شروع کنید. با اینکه به منزل اطلاع نداده بودم، اما برای آشنائی مقدماتی با دانش آموزان پذیرفتم. نگاهی به برنامه کلاس انداختم، بله کلاس ۱ معلم نداشت. بعد از پرسیدن محل کلاس به طبقه دوم رفتم. سرو صدای دانش آموزان کلاس تا ته راهرو و بگوش میرسید. بعد از کنترل حواس خود تصمیم گرفتم که وارد کلاس

شوم که ناگهان دیدم دبیری کیف بدست در کلاس را باز کرد و به راهرو وارد شد. بعد از سلام گفت: این رنگ شما با این کلاس درس دارید؟ گفتم بله چطور مگه؟ گفت دانش آموزان این کلاس از همه دانش آموزان بی ادب تر و تنبل ترند. بنابراین باید فوق العاده مراقب رفتار خود در کلاس باشید چون این دانش آموزانی که من می‌شناسم به هیچوجه نسبت به درس علاقمند نمیشوند. و بعد از گفتن این حرفها از



روز یازدهم مهر بود که بالاخره بعد از گرفتن ابلاغ به سمت مدرسه حرکت کردم. سیده بودم که دانش آموزان آنجا از نظر سطح دانش و اخلاق در سطح بسیار پائینی هستند. این بود که از همان ابتدا تصمیم گرفتم هم و غم خودم را در پر کردن این حلقه قرار دهم. در راه همه فکر این شده بود که اگر از سر این کار بر نیایم تکلیفم چیست. برسان برسان مدرسه را پیدا کردم در گوشه‌ای از خیابان بهیسی واقع شده بود، بدون تابلو. بانام خدا و به یاد او وارد حیاط شدم. از مرد مسن و کاملی که روی صندلی کوفه حیاط نشسته بود، بعد از

املاء هستم. البته هنوز معلوم نیست معلم شما باشم یا نه اما این زنگ را در خدمتتان هستم. با وجودیکه برنامه کلاسها مشخص شده بود و میدانستم که قطعی است، دلم نمیخواست همه چیز را به آنها بگویم. بعد گفتم گوش کنید بچهها من با شما هیچ فرقی ندارم بجز اینکه این درسهایی که شما الان میخواهید بخوانید ما چند سال جلوتر از شما خوانده ایم و آمده ایم تا شما را هم کمک کنیم. احساس میکردم که همه بچهها سراپا گوش هستند. خصوصا "با جمله آخری که از دهانم خارج شده بود. بعد از گفتن این حرفها دوباره به کنار تخته سیاه رفتم، گچی را بدست گرفتم و گفتم خوب طبق برنامه کلاسی شما این زنگ تاریخ دارید. پس من یک گفتار از تاریخ را شروع میکنم که یکدفعه صدای بچهها بلند شد که آقا حالا چه عجله ای دارید. برای درس دادن همیشه وقت هست. دوباره ما را نصیحت کنید. ما از درس خوشمان نمی آید. گفتم راستش را بخواهید من این یک زنگ مهمان شما هستم. بنابراین یک گفتار را گوش کنید. اگر دوست داشتید و با برنامه من هم جور در آمد جلسات بعد هم به کلاستان میایم بچهها سکوت کردند و منتظر شدند. گفتار اول در مورد اهمیت خواندن تاریخ بود. با چند سوال از چند نفر خواستم که به این سوال جواب بدهند. جوابهای ناقصی گفته شد و در مقابل هر جواب یک آفرین از دهان من خارج میشد. این بود که همه سعی میکردند کاملتر و زودتر جواب دهند. بعد هم چند عکس از بناهای تاریخی و اماکن مذهبی که همراه داشتم به

کرد. چند بار تصمیم گرفتم برگردم دفتر و فردا وارد کلاس شوم، اما فکر کردم که بالاخره که باید به کلاس بروم پس چه بهتر که با حواس جمع و بادر نظر گرفتن روحیات دانش آموزان روش و شیوه ای را انتخاب کنم که هم مانع از بی انضباطی های دانش آموزان در سرکلاس شوم و هم شاگردان را علاقه مند به درس کنم. میدانستم که اگر کاری کنم که آنها از شیوه برخورد من خوشحال شوند، خودشان از من خواهند خواست تا در جلسات بعد هم به کلاشان بروم. در این اندیشهها بودم که فکری به ذهنم رسید و پس از توکل به خدا در کلاس را باز کرده و به داخل رفتم. کلاس آنقدر شلوغ و درهم بود که کمتر دانش آموزی متوجه ورود من به کلاس شد. یکی از دانش آموزان که پسری نسبتا "چاق و بلندتر از بقیه بود و در جلوی کلاس ایستاده بود و بنظر میرسید ارشد کلاس است، با صدای نازک و خیلی آرام گفت: برپا. شاید از حدود ۴۰ نفر دانش آموزان کلاس پنج یا شش نفر بلند شدند و بقیه به کار خود ادامه دادند. بعد از چند بار قدم زدن در طول و عرض کلاس سعی کردم توجه آنها را به خود جلب کنم. کلاس که یک مقدار ساکت شد، شروع کردم. "بسم الله الرحمن الرحيم" سلام علیکم. بعضی بچهها پاسخ سلام را دادند و بعضی هنوز نمیدانستند که معلم وارد کلاس شده. رفتم کنار تخته و نام خودم را روی آن نوشتم و ادامه دادم خیلی خوشحالم از اینکه خودم را کنار شما میبینم و امیدوارم که بتوانم در طی این سال تحصیلی به نحو احسن انجام وظیفه کنم. من معلم علوم اجتماعی و

هیچ واقعه مهمی تلفی نمیشود زیرا وقتی اصل و اساس قضیه که مسئله چگونگی وقوع ازدواج میان یک زوج است بر محور اخبار وی میلی استوار شده باشد دست کم در سالهای نخستین ازدواج طفلی که در چنین خانواده‌ای چشم دنیا می‌گشاید موجود چندان عزیز و خوشبختی نخواهد بود بویژه اگر پدر و مادر این طفل خود دچار فقر فرهنگی باشند و دنیا را فقط از زاویه تنگ تمایلات و خواسته‌های مشخص خود تماشا کنند. معمولاً "پدران و مادران متمایل به اعمال تنبیه بدنی برای عمل خود توجیهات و دلایل کوناکونی می‌تراشند و بطور کلی اعمال و رفتار بدو مزاحمت انگیز و در درسر آفرین طفل را عامل اصلی تحریک و عصبانیت خود می‌شناسند. بنظر چنین پدران و مادرانی اصولاً کودک موجودی است شرور و مزاحم که وجودش منبع اذیت و آزار برای پدر و مادر است و آنها یعنی پدر و مادر برای آرام کردن این موجود مزاحم چاره‌ای جز کتک زدن او ندارند. اگر از این افراد پرسیده شود که اگر خودشان در زندگی مرتکب خلافی از قماش همان خلافهای کودکانشان شوند آیا کسی حق دارد آنها را بیاد کتک بگیرد و یازیرمشت و لگد بیاندازد؟ بی‌درنگ روترش خواهند کرد و احتمالاً به شما که چنین پرسش صادقانه‌ای را مطرح کردماید حرفهای نامربوطی هم خواهند زد. هیچیک از این پدران و مادران معتقد به کتک زدن طفل خود افراد چنان وارسته و بی گناه و بی آزاری نیستند. ولی هیچیک از آنان نیز تحمل جزئی از آن همه ضربه‌های بدنی را که بر تن ظریف و ناتوان کودک خود وارد می‌کنند ندارند و اگر گاه نیکی در دستشان فرو رود و یا خراشی به بدنشان بیافتد فریادشان از درد آسمان می‌رود و همه را به کمک می‌طلبند. بنابراین ملاحظه میشود که طرز تفکر این قبیل پدران و مادران شبیه همان طرز تفکری است که میگوید مرگ حق است ولی برای همسایه، خودشان آمادگی پذیرش هیچ واقعه تلخ و دردآوری را ندارند و با این همه در کتک زدن طفل خویش از سخاوتی بی پایان برخوردارند.

در پاره‌ای از دیگر بررسیهای بعمل آمده معلوم شده است که آندسته از پدران و مادرانی که روحیه گوشه گیری و انزواطلبی دارند بیشتر به اعمال روشهای خشونت آمیز در امر تربیت فرزند تمایل پیدامی‌کنند. زیرا بی‌اعتباری گوشه‌گیری و قطع رابطه با دیگران چنین افرادی بشدت دچار بی‌حوصلگی و سرخوردگی میشوند و چون بهانه و فرصتی برای بیرون ریختن ناراحتی‌های درونی خویش نزد دیگران ندارند و عبارت دیگر کسی برای شنیدن درد دل‌های آنها پیدا نمیشود بمحض مشاهده کمترین عمل ناخوشایندی از طفل خود وجودشان از خشم و عصبانیت لبریز میشود و طفل بی پناه خویش را بیاد کتک میکوبند. آنها با این کار در حقیقت عقده‌های درونی خویش را که بازار مناسبی برای عرضه آن پیدا نکرده‌اند بر سر طفل بیچاره خالی می‌کنند و به کلام دیگر برای این قبیل پدران و مادران افسرده دل و انزواطلب وجود فرزند نوعی سیر بلاست و وسیله‌ایست که با کتک زدن او می‌شود برای مدتی از شرفشار ناراحتی‌های درونی آسوده شد. آنها بجای آنکه برای درمان اساسی درد خود و بیرون آمدن از لاک گوشه‌گیری اقدامی بکنند با توسل به این حربه باطله در حقیقت بدن‌بال نوعی مسکن میگردند اما چه



بسیار دیده شده است که حتی همین افراد نیز بعد از گرفتار شدن به جنون عصبانیت و بعد از مشت و لکد زدنهای فراوان به فرزند وقتی که آنها از آسیاب می افتد و اوضاع و احوال خانه بحال عادی باز میکرد دچار احساس پشیمانی شدید می شوند و بخاطر اقدام خشونت آمیزی که نسبت به طفل بی گناه خود روا داشته اند سخت احساس گناهکاری می کنند و برخود نفرین می فرستند. اما درد بزرگ آنجاست که این احساس پشیمانی و گناه آب رفته را به جوی باز نمیکرداند و جسم و روح آزرده طفل را درمان نمیکند. تاثیر شوم اقدام خشونت آمیز پدر و یا مادر نسبت به طفل ناثیری بنیانی و همیشگی است و هرچه برسن او افزوده میشود آثار سوء این طرز تربیت بیشتر در وجود او نمایان می شود.

امروزه دیگر کمتر پدر و مادری است که به اهمیت نقش کودکان در ساختن جامعه فردا آگاه نباشد و این آگاهی بویژه در میان خانواده های ساکن شهرها که تماس بیشتری با آخرین دستاوردهای تربیتی و روانشناسی دارند بر مراتب بیشتر است ولی درکمال ناسف مشاهده می شود که اغلب این پدران و مادران بهنگام فرا رسیدن لحظه عمل یعنی زمانی که باید یک ضرورت تربیتی را بر فرزند خود اعمال کنند راه دیگری سواي دانسته های قبلی خود برمی گیرند و مثلاً بجای صرف وقت و توسل به حربه انسانی پند و نصیحت و حربه های موثر دیگری که مقبول طبع انسانی کودک است طریق عامه پسند و مصیبت بار کتک زدن را در پیش می گیرند. اما هنگامی که به خطای خود پی می برند کوشش میکنند با دست زدن به اعمال مصیبت بار تر کردهای خود را جبران کنند مثلاً به جبران کتکی که به طفل خود زده اند



برای او یک اسباب بازی گرانقیمت می‌خرند غافل از آنکه ادامه چنین روشی از یک سو قبح عمل کتک خوردن را رفته رفته در ذهن طفل از میان می‌برد و از سوی دیگر کودک را به مشارکت هر چه بیشتر در این داد و ستد پیر منفعت تشویق می‌کند . یعنی کودک با شناختی که از روحیه پدر یا مادر خود پیدا می‌کند به تکرار اعمال خلاف می‌پردازد و به خاطر ارتکاب آن اعمال پیه خوردن کتک را بر تن خود می‌مالد و دست آخر با رسیدن به اسباب بازی دلخواهش همه چیز را تمام شده می‌انگارد . اما زمانی فرا خواهد رسید که دیگر اعمال بدترین انواع تنبیهات بدنی نیز قادر نیست چنین کودکی را از دست زدن به خطا و اعمال ناشایسته باز دارد زیرا او از مدت‌ها پیش در قبال ضربه‌های بدنی و کتک‌های پدر یا مادر مصونیت پیدا کرده و به عبارت دیگر واکنش پیدا کرده است . حالا دیگر اسباب بازی و اشیاء دلفریب نیز جاذبه و جلای گذشته را برای او از دست داده است و دیگر هیچ چیز برای او لطف و تازگی ندارد . هیچ وعده و وعیدی هم دل او را خوش نمی‌کند . آن وقت از چنین موجودی هر خلاف و عمل ناشایستی را می‌توان انتظار داشت .

اصولاً " گرفتاری بسیاری از پدران و مادران در رابطه با مسئله تربیت فرزندان در آن است که انتظار دارند کودک آنها در هر سن و سالی که باشد خوب را از بد و خیر را از شر تمیز دارد . آنها دوست دارند که فرزند خرید سالشان خواستها و احساسات درونی پدر و مادر را درک کند و رفتار خود را با تمنیات آنها تطبیق دهد . آنها هیچ انتظار ندارند که کودک عملی مغایر و مخالف با میل آنها انجام دهد و وقتی چنین عملی از طفل آنها سر می‌زند ابروها را به نشانه تعجب بالا می‌برند . کوئی حادثه‌ای غریب اتفاق افتاده است ، آنها در حقیقت از طفل خود انتظاراتی به مراتب برتر و بالاتر از سن و سال او دارند . آنها بزعم خویش می‌خواهند به اصطلاح آب را از سرچشمه ببندند . عقیده رایج در میان این قبیل پدران و مادران آن است که زدن چند ضربه به روی دست یا پای طفل برای همیشه او را متوجه خطائی که مرتکب شده است می‌کند . و رابطه بعدی آنها را با کودک آسان می‌کند . اما اگر این روش ادامه پیدا کند ، نتیجه همان چیزی خواهد شد که قبلاً " به آن اشاره رفت . این دسته از پدران یا مادران دوست دارند که زمان بازی و جست و خیز فرزندشان متناسب با وضع روحی و جسمی خود آنها باشد . یعنی هر وقت آنها سر حال و خوشحال هستند طفلشان نیز شاداب و فعال باشد و زمانی که آنها احساس خستگی یا بی‌حوصلگی میکنند ، طفل نیز با درک موقع پدر و مادر رفتاری مناسب و آرام در پیش بگیرد .

حال آنکه این انتظاری ناعادلانه و دور از انصاف است آنها باید بپذیرند که کودکان نیز همچون هر موجود آدمی تابع شرایط روحی و گاه جسمی خاص خویش است . در درون هر کودک پیوسته تحولاتی در شرف تکوین است و پدر و مادر وظیفه دارد که با دلسوزی واقعی و درک